

در ادبیات معاصر ایران

رمان خزان - رمانی نو و بیانگر درد هجران هزاران انسان ایرانی است



● رمان خزان

● نویسنده: اسماعیل یورد شاهیان

● ناشر: نشر قصیده

● صفحه، قیمت:؟

روزگاری که در آن بسر می‌بریم، روزگار تغییر و تحول است. هر روزمان، روز تازه‌ای است با دگرپرسی و تغییر آهنگ در همه چیز. برای زیستن در دههٔ آینده، شاید معیارها و الگوهای ارتباطی و زیستی و بسیاری از ارزشها و باورها و تشخیص‌های فردی تغییر کند، اما چیزی که در این جریان تغییر نمی‌کند، معیار معرف هویت و فرهنگ فردی است، یعنی آن حس‌های نیافتده و آن خاطره‌ازلی و قومی و روح پیوسته ملی که از تداوم حیات اسطوره و افسانه‌ها و یادها و خاطره‌ها و پیوندها و رسم‌ها و بنیادهای فرهنگی و تاریخی، حیات مردمی را در یک مقطع جغرافیایی می‌سازند. یادها و خاطره‌ها پیوندی هستند که هر فردی با سرزمین با مردم و روح قومی سرزمینش و گذشته‌اش دارد و هویت فرهنگی او را تشکیل می‌دهند.

لذا هر گروه از مردم جامعه یا سرزمینی، اسطوره و افسانه و خاطره قومی خود را دارند که با

آن زندگی می‌کنند. این خاطره و اسطوره در طول تاریخ دگرگون شده و در وجود اشیاء عناصر محیط و واژه‌ها و مثال‌ها بصورت نماد هویت می‌یابند و همین هویت‌های معنی‌دار هستند که حسها و یادها و باورهای گذشته و حال را در مفهومی نمادی و فرهنگی تداعی می‌کنند، یعنی آن حس و معنی و باور مشترک در تعریف و معنی و پذیرش بسیاری از عناصر و باورهای زیستی فرهنگی تاریخی را میان مردم اقوام مختلف فراهم می‌سازند.

تشخص و ماندگاری هر اثر هنری و ادبی در تبلور این حسهای ناب اصیل و بهره‌گیری و بازتاب مجموع خاطره‌های قومی و ملی و انسانی است. ارائه زمینه اندیشه در این باورها و تأمل و تفکر در اساس وجود این حسها و خاطره‌ها و ارزشهای زیستی و فرهنگی، زمینه ساز آفرینش آثار ماندگار خواهد بود.

اگر رمانی یا شعری از مجموع این ارزشها بی‌بهره باشد و نتواند زمینه اندیشه و تفکر را براساس علت وجود این ارزشها با نگاه به فردا و آینده ایجاد کند و نوعی تأمل و جستجو و پرسش را فراهم نماید، باید گفت که اثر ماندگاری نخواهد بود.

در رُمان فرامدرن، علاوه بر ترغیب به اندیشیدن و تغییر نمادها و تعدد و حرکت متناوب و متعدد زمان، نوعی نزدیکی و هم‌سوایی با تئاتر و سینما وجود دارد. به گونه‌ای که آن فضا، محیط و زمان، و وضعیت صحنه و جریان‌گردش مسائل با حجم روشن کلمات در توصیف مسائل در جملاتی ساده و حسی کوتاه تنظیم و متنی بسیار شفاف فراهم می‌شود و زبان از تمامی امکانات خود سود می‌جوید تا به صورت نرم و رها متن را زندگی و بقا بخشد و پیوند ذهنی و فکری، میان نویسنده و خواننده فراهم سازد.

رُمان و شعر فرامدرن، رُمان و شعر ایستا در متن نیستند، بلکه بیان و تحلیل‌کننده اندیشه و حسهای نایافته درونی و گم‌شدهٔ ازلی متن هستند و این چنین است که یک اثر برجسته شکل می‌گیرد.



در ایران، در چند سال گذشته، آثار بسیاری در زمینهٔ شعر و رُمان منتشر شده است ولی بجز چند مورد کمتر اثری از چنین وضعیت و ویژگی برخوردار بوده‌اند. یکی از آثار بسیار تازه و نو و قابل تأمل و می‌توان گفت کاملاً متفاوتی که در عرصه رمان در این چند سال اخیر منتشر شده است، رمان خزان، نوشته اسماعیل یورد شاهیان شاعر و نویسنده معاصر است، این رُمان که متأسفانه کمتر مورد توجه قرار گرفته، شاید هم یکی از خصوصیات آثار برجسته همین است که در زمان انتشار و روزگار خود کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند و ولی، بر اثر گذر زمان، کم‌کم هویت و جایگاه واقعی خود را باز می‌یابند؛ رمان خزان نیز از این چنین ویژگی برخوردار است.

این رمان در ۴ فصل، به ترتیب، یاد گذشته‌ها - روزهای جدایی - بلوط تنها - و خزان تنظیم و هر فصل آن از چند بخش تشکیل یافته است. ویژگی مهم این اثر این است که هر بخش روایتی و حادثه مستقلی است که در ارتباط با جریان کل قصه قسمتی از کل رمان را در زمان و مکان متفاوت تشکیل می‌دهد.

رمان خزان با زنگ آهنگی ضربتی شروع می‌شود.

نیمه‌های شب بود که خبر دادند سهراب مرده است امیرخان وقتی به دامنه‌ی کوهستان

رسید، دیگر سحر دمیده بود

بعد از آن، برف است و انتظار و فکر و خیال، تصویرهای حسی و روشن در گذشته و حال، تصاویری از آهوها، گوزنها، و آهوهای جوان زیبا که بر اثر شلیکهای مداوم شکارچیان، افراد پنهان، از نگاهها می‌افتند، می‌میرند، و بخاری سرخ از دهانشان بیرون می‌ریزد. و سپس گورستان است، گورستانی کوهستانی - سهراب را نزدیک سحر میان بیشه‌زار در شیب کوه دفن می‌کنند - گورها هم تراز و هم سطح زمین هستند اما اسم و نشان مشخص ندارند و برای همین است که امیرخان می‌گوید:

ای کاش اسمش را روی چوبی، سنگی، چیزی می‌نوشتی تا معلوم می‌شد که گور سهراب ایرانپور است. امیرخان خواست به طرف گور سهراب برود اما ایستاد. دلش گرفت، بغض گلوی پیرش را فشرد و نتوانست از جایش حرکت کند - احساس کرد که در همه گورها، سهراب خفته است.

سهراب، سهراب ایرانپور - فرزند ایران که اکنون در گور خفته است. به این اسم و دیگر نامهای قصه خزان خوب توجه کنید: سهراب، سیاوش، ایران، توران، مهردخت و ...

اینها همه دارای معنی و میراث‌دار هویت فرهنگی هستند و انتخاب این اسمها براساس هدف و منظور و نمود روشنی صورت گرفته است.

رمان خزان، سرگذشت مهاجرت، تنهایی، و هجران است. سرگذشت مردی است که در گذشته بر اثر جنگ و قحطی و مهاجرت، مادر، پدر، برادر، و خواهر خود را از دست داده و اکنون فرزنداناش و ...

خزان یک رمان نمادگرایی نو و پست مدرن است که، علاوه بر گردش متناوب تفکر و خیال در مکانها و زمانهای مختلف، تعدد زمانی در گردش تصویرها و حرکت متناوب، آن را پیش از حد به سینما نزدیک ساخته است.

ویژگیهای برجسته و عمده کتاب در موارد زیر است:

۱. رمان خزان بیان یک حادثه اجتماعی و کالبد شکافی آن در زمانهای متعدد است که این

حادثه اجتماعی در جنگ و عدم احساس امنیت و مهاجرت است و رمان در گفتمان‌ها و صحنه‌ها و بخشهای مختلف به برخورد و بررسی غیر مستقیم آن از بعد فرهنگی اجتماعی و تاریخی می‌پردازد.

۲. به بیان فلسفی و روانشناختی در امر عدم دگردیسی جامعه و ذهن و خاطره جامعه و مسئله فرزند‌گشتی می‌پردازد. که در برخوردی نمادگرایانه، فرزند اندیشه، فرهنگ، و زندگی تازه است و با کشتن او جریان دگرگونی در مقابل جامعه سنتی پیر و جامد از بین می‌رود.

۳. رمان در مکانها و زمانهای متعدد روی می‌دهد و جریان زندگی طبقات مختلف جامعه را معرفی می‌کند و آدمی را در برابر این پرسش قرار می‌دهد که به دنبال چیست؟ در کجا زندگی می‌کند، یا چه زبانی سخن می‌گوید، و میان کدام مردم با چه احساسی؟

یورد شاهیان با شگردی بی‌نهایت زیبا در قالب گفتگو از زبان مریم به تعریف می‌نشیند، و به گونه دیگر، بعد قومیت و قومیت‌مداری را می‌شکند و به انسان ایرانی در هر گروه و قوم و دین هویتی ملی می‌بخشد.

۴. رمان به بیان راز دردی می‌پردازد که در درون همه ماست - رفتن، ماندن، ترس از آینده - اضطرابی که درون همه ما را می‌جود و قهرمانان رمان خزان در این عصر هجرت و خزان عشق و دوست داشتن، ماندن را بر می‌گزینند که حقیقت ناگفته و شاید حسرت درونی همه ما بخصوص به هجرت رفتگان است، اما اوج برخورد رمان در همین مسئله پیچیده ماندن و رفتن و انتخاب است.

هر فصل و بخش کتاب روایتی از این دست و موضوع اصلی کتاب در عشق و دلدادگی دو جوان از دو قوم و آئین و دین متفاوت است، یکی ارمنی و دیگری آذری - یکی مسیحی و دیگری مسلمان. اما هر دو با هویت ایرانی که یکی کشته می‌شود و دیگر با فرزندگی در دل ناگزیر به مهاجرت می‌شود.

هر سطر و بند کتاب زیبایی خاص خود را دارد؛ اوج کار و برجستگی این اثر در بخش چهارم از فصل «بلوط تنها» و بخش‌های ۱ و ۳ از فصل چهارم «خزان» است.

بخش چهارم از فصل «بلوط تنها» که درخشانترین قسمت کتاب است با یک فضای سورئالستی شروع می‌شود، با بیان جریان مرگ سهراب و ارائه سمبلهایی چون کلبه کوهستان، باغ، درختان قطع شده باغ، باد و باران، و کلید نقره‌ای، و نهایتاً کشته شدن سهراب و مسئله رمز و راز فرزند کشتی به پایان می‌رسد. بالواقع یورد شاهیان با واژگانی هم آوا و جمالتی کوتاه در فضایی اثیری و حسی، اثری ماندگار آفریده است توجه به موردهای زیر منظور مرا روشن خواهد نمود.

باران می‌آمد، بارانی سرخ از سوی جنوب. از میان باران ده‌ها مرد سوار در می‌آمدند... سوار بر اسبهای سیاه و سرخ و زرد... دور تا دور باغ را دور می‌زدند و به در باغ که می‌رسیدند یکریز شلیک می‌کردند، جوانها به زمین می‌ریختند مثل برگهای درختان باغ - آتش زبانه می‌کشید، خانه می‌سوخت، باغ می‌سوخت، کوهستان می‌سوخت و بخار و دود غلیظ آتش همه جا را می‌پوشاند.

فصل سوم - بخش چهارم صفحه ۹۰ خزان»

یا

سهراب دستش را دراز کرد و گفت:

- پدر کمک کن. من کلید را به مریم سپردم و او را از در دیگر باغ فراری دادم، برو پیدایش کن و مواظبش باش و بعد پیراهن خونینش را شکافت، در سینه‌اش جای کلید نقره‌ای بزرگ شعله‌ور می‌سوخت...

«صفحه ۹۳ خزان»

این بخار سرخ، مه و دود غلیظ، و آن سواران سیاه پوش ناآشنا و کلید نقره‌ای بزرگ و عبادتگاه کوهستان برای چیست؟ سمبل چه چیزی می‌باشند؟ و چه معنی دارند؟ باید بدان اندیشید. چرا تمام درختان باغ را قطع کرده‌اند؟ آیا این باغ، سرزمین، خانه، و کاشانه ما نیست؟ که دیگر قابل زندگی نیست؟ پس، آن مه سیاه یا بخار سرخ معنی واقعی خود را پیدا می‌کنند.

نگاه به نمونه زیر از همان بخش و مقایسه آن با پایان بخش اول از فصل چهارم حقیقت معنای فلسفی و نمادهای رمان خزان را در نگرشی جامعه‌شناختی و پذیرش روند جریان تکامل تفکر اجتماعی را نشان می‌دهد.

مرد گفت: تماش کن

اشک از چشمان امیرخان فواره زد...

لوله هفت تیر را در سینه خودش، روی قلبش قرار داد و بعد شلیک کرد. گلوله سینه امیرخان را شکافت. اما او با تعجب دید که سهراب به صدای بلند ناله دردناکی کرد و در خود پیچید و به زمین افتاد و در حالی که خون از دهانش بیرون می‌ریخت گفت: آنها ما را کشتند پدر، شما ما را کشتید پدر.

«صفحه ۹۴ همان بخش»

یا

دستهای ما آلوده است عمو، من هر چقدر می‌شویم این خون پاک نمی‌شود این خون،

خون سیاوش است من او را کشته‌ام...

دستهای تو هم آلوده است مامان، تو هم باید بشویی و پاک کنی مامان ما همه بچه‌هایمان را کشته‌ایم.

«صفحه ۱۱۴ خزان»

راز همین است، فرزندکشی و شاید بهتر است بگوییم آینده‌کشی، تازه‌کشی، و اندیشه‌کشی که حاصل ریخت و ساختار و عملکرد باور منفی فرهنگ اجتماعی و شخصیت روانی جامعه است که پدیده مدرن را در برابر سنت و عادت سنتی برنمی‌یابد. آیا آن مرد، من پنهان امیرخان نیست یا بهتر بگویم من پنهان و گذشته نگر جامعه نیست، آنجا که می‌نویسد
من شمارش می‌کنم، زندگی از میان این دالان باریک پر از خاک عبور می‌کند و ماهر روز همه چیزمان را یک به یک به نوبت دفن می‌کنیم و شما هم همین طور...

«صفحه ۱۱۰ خزان»

در حقیقت یورد شاهیان به گونه شگفت‌آوری به بیانی فلسفی و نمادینی در مسائل جامعه رسیده است. اما راز و راه نجات و علت این ایستایی جامعه را در صفحه بعد به طرز نمادگونه بیان می‌کند.

«و بعد ساقه نازک و پربرگی از یکی از گلهای سرخ چمن‌زار چید و گفت، نگاه کنید، کلید در دست ماست ما راه را می‌شناسیم و می‌توانیم کار بکنیم و بسازیم اما اگر این خود فریبی و دروغ بگذارد.»

«صفحه ۱۱۱ خزان»

البته قبلاً به این مسئله و آن سهم تاریخی و درد غربت و تنهایی انسان ایرانی اشاره کرده بود آنجا که ثریا در کشتی به پدرش می‌گوید:
بابا ما چه کرده‌ایم که سهمی داشته باشیم...

ما فقط تماشا کرده‌ایم و افسوس خورده‌ایم - آه بابا ما دریغ بسیار داریم ما همه در این جا در این غربت گرفتار بحرانییم هم در تنهایی و هم در جمع، بحران، بحران، این کلمه برای امیرخان معنی گسترده‌ای داشت، قبلاً چند بار سهراب این کلمه را در توصیف وضعیت فرهنگی - زیستی اقتصادی مردم جامعه به کار برده بود.

«صفحه ۵۶ و ۵۷ خزان»

درد را نسل جدید می‌شناسد و حقیقت آن را بیان می‌کند:

مریم با خود گفت، چه فرقی می‌کند که او اینجا بماند یا برود، در نظر او هر جای جهان می‌توانست وطن او باشد. اما حقیقت این بود که او به این زبان و فرهنگ و ارزشها

وابسته بود...

... این تعلق خاطر مفهوم اصیل شروع اولیه احساس درک وطن و شکل‌گیری آن را مهیا کرد...

«صفحه ۱۲۴ خزان»

و آنجا که از زبان مریم می‌نویسد:

من سعی خواهم کرد از گذشته آینه‌ای بسازم و از آن عبرت بگیرم و امروز را بسازم... من به تفاوت‌های قومی، فکری، دینی، و ملی هرگز اعتقاد نداشته و ندارم... من همیشه به انسان معتقد بوده‌ام و به انسان عشق ورزیده‌ام و آزاد زیسته‌ام و از این پس نیز سعی خواهم کرد که آزاد زندگی کنم و کودکم را نیز چنین بزرگ خواهم کرد

«صفحه ۱۲۶. خزان»

پس نسل جوان و نواندیش جامعه پیامش را و اندیشه و ایده‌اش را بیان می‌کند. رُمان خزان یک اثر نمادگرایی حسی است که به تحلیل ساختار روانشناختی و جامعه‌شناختی جامعه و جمعیت جامعه و آرمان اجتماعی و آن روح ملی که از پیوستگی فرهنگی و زایش اندیشه نو است می‌پردازد.

باید بپذیریم که یورد شاهیان، با فرزانی تمام، زوایای روح اجتماعی ما را به تحلیل کشانده و به داوری نهاده و ما ناگزیر به داوری هستیم در برابر آن مشکل، آن درد، و آن امید و میثاقی که داریم. شاید کسانی آن را درد هجران انسان ایرانی بخوانند ولی من رمان خزان را اثری شگفت و پررمز و راز و نو در ادبیات معاصر از یک نویسنده توانا و اندیشمند می‌دانم که به اندیشه و اندیشندگی و حقیقت درد نهفته جامعه، اصالت هنری و بها داده است.

رمان خزان یک اثر نو و نمادگرا در ادبیات معاصر است، حادثه‌ای نو و شگفت است که باید در آن تأمل کرد و آن را جدی گرفت.